

مجله پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، شماره پیاپی ۴
مجله سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

بریتانیا و مسئله ایران در اواخر قرن نوزدهم

دکتر حسین آبادیان

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

(از ص ۱۷ تا ۴۸)

تاریخ دریافت: ۸۹/۰۳/۰۲

تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۸/۲۵

چکیده:

مقاله حاضر، رقابتهای بریتانیا با روسیه بمنظور مهار سیاستهای این کشور را در ایران به بحث می‌گذارد؛ در این راستا بر تحولات پانزده سال آخر قرن نوزدهم میلادی بسیار تأکید شده است. بخشی از این دوره، مقارن است با زمان تصدّی حزب محافظه‌کار و نخست‌وزیری لرد رابرت سسیل سالزبوری در بریتانیا و مأموریت سرهنگری دراموند ولف در ایران. در این مقاله سیاستهای حزب محافظه‌کار در قبال ایران در دوره مزبور کاویده شده و همگرایی‌ها و واگرایی‌های وزارت خارجه بریتانیا با وزارت امور هندوستان، برای یافتن راه-حلی بمنظور صیانت از مرزهای هند در برابر روسیه، بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: ولف، دولت بلاگردان، هندوستان، امتیازات اقتصادی، دسته یهودیان.

مقدمه:

ایران در منطقه‌ای مهم از جغرافیای جهانی قرار دارد؛ همین موضوع همواره قدرتهای بزرگ جهانی را برای تسلط بر آن و یافتن منطقه نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی برمی‌انگیخته است. در پانزده سال آخر قرن نوزدهم، این رقابتها که البته بین روسیه و انگلیس جریان داشت، منجر به شکل‌گیری تحولاتی شگرف در ایران و جهان شد. مهمترین این تحولات شکل‌گیری دوره‌ای است که در تاریخ کشور به عصر امتیازات مشهور است. امتیازات محصول رقابت‌های آشکار و نهان محافل سیاسی و اقتصادی بریتانیا با روسیه بود؛ برخلاف روسیه که میخواست از طریق اهرم نظامی، ایران را در مدار منافع خویش حفظ کند، انگلستان میکوشید سرمایه‌گذاری اقتصادی را مبدل به ابزاری سیاسی برای مهار روسیه در ایران نماید. این سیاست سرانجام بر نظامی‌گری روسیه غلبه کرد.

تا قبل از کشف نفت، موضوع حفظ مرزهای هندوستان بود که باعث میشد انگلستان به تأملی جدی در خصوص مسئله ایران بپردازد؛ اما وقتی نفت کشف شد، حوادثی دیگر به وقوع پیوست که بحث از آنها از حوصله این مقاله خارج است. پانزده سال آخر قرن نوزدهم با مأموریت سرهبری دراموند ولف به ایران در هم تنیده است؛ این ولف بود که موضوع سرمایه‌گذاری بریتانیا در ایران را بعنوان مقوله‌ای جدی برای مهار قدرت روسیه ارزیابی کرد. تحولات بعدی مناسبات انگلستان با روسیه در ارتباط با مسئله ایران، بواقع ادامه‌ی سیاستی بود که ولف بنیاد نهاده بود. ولف با اخذ امتیازات مهمی مثل بانک شاهنشاهی، ایران را وارد مدار اقتصاد مسلط جهانی کرد که رهبری آن با بریتانیا بود؛ این موضوع بسیار مهم در تقدیر حوادث کشور در دو دهه ابتدایی قرن بیستم نقشی اساسی ایفا کرد، بنابراین فهم تحولات اواخر قرن نوزدهم، مقدمه‌ای است واجب بر ایضاح جایگاه ایران در شطرنج سیاست جهانی در قرن بیستم میلادی.

۱- روس، انگلیس و مسئله ایران:

در سراسر قرن نوزدهم و در قرن بیستم تا پیش از کشف نفت در ایران به سال ۱۹۰۸ م/ ۱۲۸۷ ه. ش. مهمترین دل‌مشغولی بریتانیا حفاظت از منافعش در هندوستان بود. این مقوله به خودی خود کافی بود تا توجه به کشوری مهم در جوار امپراتوری هند

انگلیس، برای دولتمردان بریتانیا اهمیتی مضاعف پیدا کند. بواقع، انگلستان تلاش میکرد مبارزه جوییهای روسیه را در آسیا و بویژه آسیای میانه در صحنه سیاست ایران خنثی سازد. در دهه هشتاد قرن نوزدهم میلادی، آهنگ نفوذ روسیه به جنوب شدت یافت و ابعادی تهدیدآمیز پیدا کرد.

سرآرتور نیکولسون کاردار وقت سفارت انگلیس در ایران به این نتیجه رسید که نباید توجه روسیه به مرزهای هندوستان را فقط ماجراجوییهای مشتی قزاق تلقی کرد، بلکه واقعیت این است که این موضوع حکایت از سیاست کلی روسیه در قبال مسائل منطقه و بویژه هند دارد. (Nicolson, portrait of a Diplomatist, p. 59) هرچه خان نشینهای آسیای میانه بیشتر به تصرف روسیه درمی آمد، خطر حضور این کشور در مرزهای هند تقویت میشد. بتدریج حکومتهای کوچک و ضعیف محلی یکی بعد از دیگری جذب قدرت روسیه شدند. از این به بعد ترکمنها، ازبکها، افغانها و حتی عدهای از درون مرزهای شمال شرقی ایران با فشار نظامی در مدار منافع روسیه قرار گرفتند.^(۱) همزمان نظامیان قدرتمند به مقوله توسعه طلبی روسها در مرزهای هند علاقه ای زائدالوصف نشان میدادند. نظامیان با مقامات وزارت امور خارجه درگیر نزاعی نهان و آشکار بودند. دیپلماتها تلاش میکردند با ابزار دیپلماسی، سیاستهای موردنظر خود را پیش برند، اما از منظر نظامیان این کوششها میانه رو بشمار می آمد.

ایوان الکسیویچ زینوویف (Ivan Alexioovich Zinoviev) وزیر مختار روسیه در تهران زیرکترین فردی بود که حتی پیش بینی میکرد ایران بزودی مثل سببی رسیده در دست روسیه خواهد افتاد. زینوویف منتظر روزی بود تا ایران کاملاً تحت نفوذ دولت متبوع او درآید. انگلیسیها در مقابل تلاش میکردند تا جایی که ممکن است نگذارند ایران سقوط کند. آنها مایل بودند این کشور استقلال خود را حفظ نماید و برای صیانت از موجودیت خویش بتواند منابع زیرزمینی را مورد بهره برداری قرار دهد و توانایی اقتصادی خود را شکوفا سازد. در چهارچوب این سیاست، سرفیلیپ کری (Sir Philip Currie) قائم مقام وزارت خارجه بریتانیا پیشنهاد میکرد دولت متبوعش تا جایی که میتواند به موفقیت ایران کمک کند تا این کشور سرپا بایستد. (Memorandum by Currie on Persian Railways, FO. 651/1378) این سیاستی بود که از سالها پیش مدت نظر مقامات بریتانیا واقع شده بود.

انگلستان شاهد بود که روسیه با ابزار نظامی و از طریق کشتار اهالی خان نشینهای آسیای میانه، راه خود را بسوی رسیدن به هدفهای بلندمدت هموار میسازد. روسیه ادامه

حیات این خان‌نشینها را تنها در یک صورت تحمل میکرد: منضم شدن به خاک روسیه. (Morier to Salisbury, FO. 65/1379) در این حال، اقتصاد ایران روزبروز ورشکسته‌تر میشد. بسیاری از دولتمردان و بانکداران حرفه‌ای که بنحوی از انحاء با ایران سروکار داشتند، این موضوع را با رضایت تلقی میکردند، اما انگلستان از این قضیه در وحشت فرورفت؛ اگر این اوضاع ادامه مییافت، ایران مبدل به منطقه‌ای از حوزه‌های تحت تسلط بلامنزاع روسیه میشد و یا حقیقتاً حکومتی دست‌نشانده در آن روی کار می‌آمد. چشمداشت روسیه به ایالت وسیع خراسان، این قدرت را میتوانست به بیابانهای وسیع سیستان بکشاند؛ از آنجا افغانستان در تیررس قرار میگرفت و به این شکل، منافع بریتانیا از چند جبهه در مرزهای هند با مخاطره مواجه میشد.

۲- انگلستان و مقوله ضرورت اخذ امتیازات اقتصادی:

برای ممانعت از این فرایند، از سال ۱۸۸۵م. وزارت امور هندوستان و وزارت امور خارجه بریتانیا با یکدیگر مشورت میکردند تا فردی مناسب را به وزیر مختاری آن کشور در ایران منصوب نمایند. سررانلد فرگوسن تامسون (Sir Ronald Ferguson Thomson) وزیر مختار انگلیس در تهران اواخر سال ۱۸۸۵م. با اطلاع دربار ایران به لندن بازگشت و بدلیل بیماری، دیگر نتوانست مراجعت کند. بعد از او سرآرتور نیکولسون (Sir Arthur Nicolson) کاردار سفارت، هیئت نمایندگی انگلیس را در تهران تا سال ۱۸۸۷م. هدایت میکرد. مهمترین دغدغه او بهبود نظام حمل و نقل ایران و گشایش رودخانه کارون بروی کشتیهای تجاری انگلیس بود. (Nicolson, p. 63) نیکولسون در طول حدود سه سال اخیر بعد از عزیمت تامسون، وظایف محوله را بخوبی انجام داده بود، اما از دید مقامات وزارت خارجه و وزارت امور هندوستان، نیکولسون دیپلماتی مناسب برای فهم پیچیدگیهای وضعیت ایران بشمار نمیرفت. گرچه همین نیکولسون بعدها از طراحان قرارداد مشهور ۱۹۰۷م. بین انگلیس و روسیه بود و در پایان مأموریت خویش در تهران نشان افتخار هم دریافت کرد. درواقع بخش نخست زندگی دیپلماتیک نیکولسون با موفقیتی اندک خاتمه یافت؛ گرچه فرزند او گزارش دیگری در این زمینه ارائه میدهد. (Nicolson, Portrait of a Diplomatist, p. 60) بااینکه اغلب دست‌اندرکاران مسئله ایران در وزارت امور خارجه و وزارت امور هند انگلیس، برای فهم پیچیدگیهای ایران بسیار تلاش کردند، اما بواقع این شخص لرد رابرت سسیل سالزبوری (Robert Cecil (Salisbury)

بود که بعد از تصدی وزارت امور هندوستان در دوره نخست‌وزیری لرد بنجامین دیزرائیلی (Benjamin Disraeli) و متعاقب آن وزارت امور خارجه بریتانیا در دوره تصدی مجدد محافظه‌کاران، موقعیت ایران را در سیاست خارجی انگلیس ترسیم کرد. طبق این سیاست، ایران باید هرچه بیشتر تقویت میشد بطوری که از راه پیشرفتهای اقتصادی قادر باشد در برابر تجاوز روسیه مقاومت کند. (رایت، ص ۱۵۵) او همان زمانی که تامسون وزیر مختاری بریتانیا را در ایران عهده‌دار بود، مذاکراتی را با میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله انجام داد؛ نتیجه بلافصل این مذاکرات از منظر منافع بریتانیا تأسیس خطوط آهن و احداث جاده بود؛ بویژه در سواحل خلیج فارس (Salisbury to Thomson, FO. 60/468). تامسون اهمیت موضوع را به ناصرالدین‌شاه اطلاع داد، اما شاه به این تقاضا پاسخی نداد.

از این به بعد مهمترین ابزار تسلط بریتانیا بر ایران بمنظور رویارویی با روسیه و حفظ هندوستان از منظر حکومت هند انگلیس و کلیه کسانی که بنحوی با آن حکومت سروکار داشتند، این بود که ایران باید حوزه نفوذ اقتصادی انگلستان شود. به این ترتیب، رجال نیرومند سیاسی بریتانیا قانع خواهند شد برای حفظ مصالح مالی کشورشان در ایران، نسبت به آینده آن حساسیت نشان دهند. این سیاست یعنی روی آوردن به ضرورت اخذ امتیازات اقتصادی بجای رویارویی نظامی با روسیه، سالهای متمادی در دستور کار قرار داشت. وقتی از سال ۱۸۷۹م. روسها حمله به مرو را شروع کردند و سرانجام آن را به اشغال خود درآوردند، شاه، آسیمه‌سر از دولت ویلیام گلاستون (William Gladstone) رهبر حزب لیبرال بریتانیا که بتازگی قدرت را بجای محافظه‌کاران بدست گرفته بود، تقاضای کمک کرد. گلاستون منتقد سیاستهای دیزرائیلی مشهور به لرد بیکنزفیلد (Beaconsfield) رهبر حزب محافظه‌کار بود و در سخنرانیهای خویش بشدت از سیاست خارجی او انتقاد میکرد. همین امر باعث شد وقتی لیبرالها قدرت را بدست گرفتند، روسها نتوانند شادمانی خویش را مخفی نگاه دارند. دیزرائیلی یک امپریالیست تمام عیار بود. او در دوره زمامداری خویش توانست با سرمایه خانواده بانکدار روچیلد بویژه سر ناتان میر روچیلد (Sir Nathan Meyer Rothschild) سهام کانال سوئز را خریداری کند و آن را تحت مالکیت بریتانیا درآورد.

همچنین در دوره نخست‌وزیری دیزرائیلی بود که تاج سلطنت هند بر سر ملکه بریتانیا نهاده شد. بعلاوه دیزرائیلی توانست قبرس را بتصرف درآورد و موقعیت انگلیس را در تمام نقاط دنیا تحکیم بخشد.^(۲) اما اینک روگردانی بریتانیا از سیاست توسعه‌طلبی

نظامی خویش مقارن با دولت گلاستون، باعث شد روسها کامیابی بیشتری بدست آورند. برای گلاستون مهم نبود چه بر سر ایران می‌آید؛ مهم این بود که بتوان به هر شکلی مانع نزدیکی روسیه به هند شد. به همین دلیل بجای راه‌حلّ نظامی، اخذ امتیازات اقتصادی بهترین گزینه برای یافتن جای پای در دربار ایران قلمداد گردید. لرد جورج گرانویل (George Granville) وزیر خارجه سابق به گلاستون توصیه کرد که در ایران راههایی مطمئن بسازد و با گشایش رود کارون، ورود کالاهای انگلیسی را تسهیل نماید (Granville to Thomson, FO. 65/1209). این موضوع بعدها هم مورد پیگیری قرار گرفت. سررونالد فرگوسن تامسون که از سال ۱۸۷۹م. تا هشت سال بعد بعنوان وزیر مختار، سگان هدایت بخش مهمی از دیپلماسی کشورش را در برابر ایران برعهده داشت، تا آخرین لحظه تلاش کرد برای اصلاح نظام حمل و نقل ایران در چهارچوب منافع امپراتوری بریتانیا، چاره‌اندیشی کند. او گزارش میداد علّت عقب‌ماندگی ایران، این است که شاه با اعطای امتیاز رودخانه کارون یا بحث بهره‌برداری از منابع اقتصادی کشور، مخالف است. (Thomson to Salisbury, FO. . 60/470)

وقتی هم یحیی‌خان مشیرالدوله از سوی شاه به سمت وزارت امور خارجه منصوب شد، انگلیسیها این را نشانه‌ای نامطلوب برای نفوذ خویش قلمداد کردند (Thomson to Currie, FO 65/1289). مشیرالدوله چهره‌ای کلیدی برای انگلیسیها بشمار میرفت، به همین دلیل حتی سالها بعد حدود یک ماه پس از مرگش، لسلاز زندگینامه‌ای از او برای سالزبوری تهیه کرد و سالزبوری هم آن را برای ملکه فرستاد (Lasscelles to Salisbury, FO. 60/532). سرفیلیپ کری (Sir Philip Curry) معاون دائمی وزارت خارجه، نامه‌ای برای لرد آرچیبالد فیلیپ پریمروز (Archibald Philip Primrose) مشهور به لرد رزبری (Lord Rosebery) فرستاد و مشیرالدوله را متهم کرد که دست‌نشانده روسهاست. بنابراین قضاوت، او پیش‌بینی کرد دولت ایران در مرزهای خراسان، امتیازات بیشتری برای روسها در نظر خواهد گرفت؛ نتیجه این اقدام برای منافع انگلیس زیانبار ارزیابی شد. رزبری هم توضیح داد با انتصاب یحیی‌خان، روسیه قادر خواهد بود برای حرکت به سمت جنوب کشور در طول حاشیه رودخانه هریرود بسوی سیستان، خود را مهیا سازد و به این شکل مسیر خود را بسوی مرزهای شمال‌غربی افغانستان هموار کند (Memorandum by Currie for Lord Rosebery, FO. 65/1284).

۳- ناصرالدین شاه و مسئله راه آهن:

در این اوضاع و احوال، بناگاه ناصرالدین شاه، شایق به احداث راه آهن در کشور شد. سرفیلیپ کری بلافاصله واکنش نشان داد. او توضیح داد موضوع باید سریعاً توسط تامسون و وزارت امور هند مورد ارزیابی واقع شود و قبل از اینکه شاه تغییر عقیده دهد باید فرصت را غنیمت شمرد. (Minute on Nicolson to Rosebury, FO. 60/481)

لرد رزبری به نیکولسون کاردار سفارت در تهران اطلاع داد رضایت دولت بریتانیا را از این تصمیم به دولت ایران ابلاغ کند و این نکته را گوشزد کند که این طرح باید مورد توجه فوری واقع شود. (Rosebury to Nicolson, FO. 60/481) بحث احداث راه آهن در ایران، بسرعت موضوعی شد برای مذاکرات وزارت امور خارجه انگلستان؛ حتی زمانیکه وزیر نمیتوانست در جلسات حضور یابد، سرفیلیپ کری مذاکرات را هدایت میکرد. وزارت امور هند به این مذاکرات بیش از همه علاقه نشان میداد، به همین دلیل نماینده‌های به نام سرآون تئودور برن (Sir Owen Tudor Burne) به این جلسات فرستاد. برن عضو دفتر سیاسی وزارت امور هندوستان بود، همچنین در سالهای ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۷م. عضو شورای هندوستان (Council of India) بشمار میرفت. دو سرمایه‌گذار به نامهای سرویلیام مکینون (Sir William Mackinnon) و سر جورج مکینزی (Sir George Mackenzie) از چهره‌های اصلی این جلسات بودند؛ این دو تاجر بلافاصله هزینه‌های سرمایه‌گذاریهایی لازم را برای راه آهن ایران تخمین زدند و سود آبی آن را هم محاسبه نمودند (India Office to Foreign Office, FO. 65/1287). مسیر راه آهن ایران از اهواز به تهران و در مسیرهای دزفول، خرم‌آباد، بروجرد، سلطان‌آباد یا همان اراک امروزی، و قم تعیین شد (FO. 60/485). تمام این مذاکرات تنها در کمتر از دو هفته بعد از پیشنهاد ناصرالدین شاه به نیکولسون صورت گرفت، اما عده‌ای از مقامات، نگران تلافی روسیه بودند.

بزودی معلوم شد شاه بر این نظر است که راه آهن سراسری ایران توسط کشوری بیطرف مثل آمریکا احداث شود (FO. 65/1286)، با اینکه انگلیسیها مدعی بودند نسبت به این موضع شاه نظری منفی ندارند - زیرا مسئله مهم برای انگلستان نفس ساخت راه آهن بود (Nicolson to Rosebury, FO. 60/481) - اما حوادث بعدی نشان داد این امر واقعیت ندارد. به سال ۱۸۸۶م. امریکاییها طرحی درمورد احداث راه آهن ایران بصورت محرمانه به شاه ارائه دادند؛ اما انگلیسیها این طرح را رد کردند و تلاشهای خود را برای سرمایه‌گذاری

در این زمینه تشدید نمودند (Ibid, No. 100). موضوع به این ترتیب بود که مکنزی بعد از مشورت با مکینون و بارون ژولیوس دورویتر (Julius de Ruyter) پیشنهادی طرحی را برای احداث خطوط آهن آماده کرد (Foreign Office to India Office, FO. 65/1287). در کمتر از یک ماه و بدنبال تقاضای نخستین شاه، نیکولسون طرح خویش را به وی ارائه داد. طبق این طرح، انگلستان یک کنسرسیوم بین‌المللی تأسیس میکرد که دفتر مرکزی آن در لندن بود؛ این کنسرسیوم خط آهن اهواز- بروجرد را احداث مینمود و سپس آن را بسوی تهران گسترش میداد. همچنین در نظر گرفته شده بود تا خطوط فرعی از این خط اصلی احداث شود. به همین قرار، دولت ایران باید زمین و السوار در اختیار کمپانی قرار میداد. از آنجایی که راه آهن نمیتوانست در سالهای نخست اجرا سودآور باشد، پیشنهاد شد گمرکهای بوشهر، محمّره (خرمشهر) و شوشتر در اختیار انگلیسیها قرار گیرد؛ این پیشنهاد پرده از ماهیت تکاپوهای مقامات انگلیسی برداشت و نشان داد این کشور بیشتر بدنبال منافع اقتصادی استعماری خویش است تا پیشرفت ایران. زشت‌ترین عمل انگلیسیها پیشنهاد رشوه به شاه برای تأسیس این راه آهن بود، اما این رشوه را در قالب پرداخت مبلغی از سود سالیانه به او پیشنهاد دادند. از این بالاتر کمپانی میخواست مجوز کشتیرانی بر کارون را هم بدست آورد. برای تأسیس راه آهن ایران وامی با بهره هفت درصد هم در نظر گرفته شده بود (Rosebury to Nicolson, FO. 60/481)؛ همچنانکه مشهود است این قرارداد آشکارا همه بنفع طرف بریتانیایی بود.

ناصرالدین شاه از اینکه اختیار گمرکهای کشور را در نواحی جنوبی به بهای احداث خطوط آهن در اختیار انگلیسیها قرار دهد اجتناب کرد. او وقتی شرط و شروط انگلیسیها را دید، به کلی تغییر نظر داد. از این به بعد او تلاش کرد راهی برای بهبود وضعیت جاده‌های کشور پیدا کند. نیکولسون در ملاقاتهایش با ناصرالدین شاه ابراز میداشت تردیدهای او کار ادامه مذاکرات را نومیدکننده میسازد؛ با این وصف به مقامات وزارت خارجه پیشنهاد میکرد طرح جدید شاه را با جدیت مورد توجه قرار دهند (Nicolson to Rosebury, FO. 60/1287). اما یک مشکل جدی وجود داشت و آن اینکه در قیاس با احداث خطوط آهن، جاده‌سازی سرمایه‌گذاری سودآوری بشمار نمیرفت. مشکل این بود که مخارج جاده‌سازی با بررسیهای انجام‌شده، اندکی کمتر از میزان هزینه‌های لازم برای احداث خطوط راه آهن بود. (Minute by Currie, FO. 60/481)

با وجود اینکه نیکولسون بحث جاده‌سازی را با شاه ادامه میداد، اما در ماه جولای مطابق با تیر و مرداد آن سال شاه به مسافرت رفت و مذاکرات مسکوت ماند. اندکی بعد در همین ماه، محافظه‌کاران بار دیگر اکثریت پارلمانی را بدست آوردند. لرد سالزبوری مقام نخست‌وزیری را بدست آورد. او ابتدا لرد استافورد هنری نورثکات ایدزلیگ (Lord Stafford Henry Northcote Iddesleigh) را برای وزارت امور خارجه برگزید لیکن اندکی بعد در ژانویه سال ۱۸۸۷م، خود آن مقام را بدست گرفت. لرد ریچارد اشتون کراس (Richard Assheton Cross) هم وزیر امور هندوستان شد. اولویت مهم سالزبوری در مورد ایران، بحث راه آهن بود. طرحها یکی بعد از دیگری آماده و به شاه ایران ارائه میشدند. شاه ایران مهمترین دلیل مخالفت خود را با طرح انگلیسیها، بحث کنترل گمرکهای کشور توسط آنها میدانست؛ انگلیسیها هم تلاش کردند راه حلی دیگر برای حل مسئله مالی احداث راه آهن بیابند. بهترین طرح را ظاهراً لرد کراس مطرح کرد؛ او در پنجم مارس ۱۸۸۷ طرح مقدماتی خویش را ارائه داد (Minute by Cross, April 28/1887, India Office Records). طبق این طرح حتی اگر رضایت شاه ایران برای احداث خطوط آهن جلب میشد، مشکل عمده‌تر تأمین هزینه‌های مالی از جیب مردم انگلیس بود. بنابراین باید راهی یافته میشد تا حکومت هند تضمینهای مالی لازم را در این زمینه ارائه دهد. بنظر کراس برای تأمین هزینه‌های راه آهن ایران، باید با حکومت هند انگلیس مذاکره میشد. بعد از این مذاکرات باید وزارت خارجه را به ضرورت این موضوع ترغیب مینمود (India office to Foreign Office, FO. 60/490). با اینکه نایب السلطنه هند به اهمیت ایران و ضرورت برداشتن گامهایی برای تحکیم موقعیت بریتانیا در این کشور معترف بود اما اولویت او و دیگر مقامات حکومت هند، تأسیس راه آهن در خود هندوستان بود و نه ایران. به همین دلیل حکومت هند قادر نبود مسئولیتی در برابر تأمین هزینه‌های مالی تأسیس راه آهن در ایران بپذیرد؛ حتی در سهیم‌بودن حکومت هند انگلیس در این طرح ابراز تردید میشد (India Office to Foreign Office, FO. 60/490). سالزبوری تلاش کرد منبعی جدید برای تأمین هزینه‌های طرح خود بیابد بدون اینکه دولت انگلیس و حکومت هند را متعهد سازد. او برای تحقق این امر اندیشید که آیا منابع طبیعی جنوب ایران میتوانند برای این موضوع مفید باشند! پاسخها در این زمینه هم البته نومیدکننده بود، و این اندیشه هم به کناری نهاده شد (Lord Salisbury's enquiry, FO. 60/495). در این هنگام سرفیلیپ کری با میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، وزیرمختار وقت ایران در لندن، مذاکره

کرد؛ شاه ایران در مورد راه آهن، طرحی پیشنهاد داده بود؛ اما طبق این طرح، راه آهن به دریای آزاد متصل نمیشد.

سالزبوری زیر این گزارش نوشت اگر شاه ایران راه آهن را به دریا نرساند، هر توصیه‌ای در زمینهٔ احداث این خطوط بیهوده خواهد بود. (Lord Salisbury's minute, FO. 60/497)

اینها همه نشان میدهد آنچه در سیاست خارجی بریتانیا مد نظر قرار داشت، اصل سود و زیان بود و از نظر مقامات دیپلماتیک بریتانیا، این یکی از نقاط ضعف سیاست خارجی کشورشان تلقی میگردید. این اصل باعث میشد تا انگلیس در مقایسه با روسیه مبتلا به ضعف نظامی و جبن سیاسی شود و این در حالی است که روسیه از نظر منابع صنعتی، بازرگانی و مالی بمراتب از انگلیس عقبتر بود. برخی مقامات بریتانیا میخواستند ضعف نظامی و محافظه‌کاری سنتی سیاسی خویش را با یافتن پایگاه اقتصادی در کشور جبران نمایند. این تلاشها منجر به تحولات مهمی در صحنهٔ روابط ایران و انگلیس در دههٔ آخر قرن نوزدهم و دو دههٔ نخست قرن بیستم شد.

سرانجام ناصرالدین‌شاه در ذیحجهٔ سال ۱۳۰۴ هـ. ق. مطابق با ۲۱ اگوست ۱۸۸۷ م. در مذاکراتی که با پرنس نیکولای سرگیویچ دالگوروکوف (Nikolai Sergeevich Dalguorokov) داشت، تعهد داد که پیش از مشورت با امپراتور روسیه امتیاز هیچ خط آهن و یا راه آبی به هیچ کشور خارجی اعطا نخواهد شد (Wolff to Salisbury, FO. 60/495). این قرارداد یک سالی سرّی باقی ماند و بعد به گونه‌ای که بر ما مکشوف نیست، بدست ولف افتاد که با فعالیتهای او در سطور آتی آشنا خواهیم شد. ولف هم آن را برای وزارت خارجهٔ دولت متبوع خود ارسال نمود. نکتهٔ جالب، بازی شاه ایران است با دو قدرت بزرگ جهانی آن روزگار: پیشتر دوازده ماهی بعد از آنکه سرآرثور نیکولسون وارد ایران شده بود، شاه به او قول داد، هیچ قرارداد سرّی با روسها منعقد نخواهد کرد مگر اینکه ابتدا با دولت انگلیس مشورت کند؛ نیکولسون هم بسادگی فریب خورد؛ او حتی نوشت شاه به قولش عملاً هم وفادار خواهد بود. (Nicolson, op cit. pp. 64-65). اما اینبار شاه به روسها قول داد بدون مشورت با آنها وارد هیچ قراردادی با بریتانیا نخواهد شد و به عبارتی از رقابت دیرینهٔ روس و انگلیس بر سر مسئلهٔ ایران بهره‌برداری کرد.

روسیه با احداث راه آهن ایران مخالف نبود، به شرط اینکه توسط مقاطعه‌کاران خود ایشان ساخته شود. روسها بر این باور بودند که طرح انگلیسیها بواقع ابتکار عده‌ای از یهودیان برلین است که شرکتی برای ساختن راه آهن ایران درست کرده‌اند. نگرانی

عده‌ای از روسها این بود که مبدا «طرح جهودی» (کاظم‌زاده، ص ۱۶۱) ساختن این راه، باعث شود ایران از شرکتهای بزرگ یهودیان وام دریافت نماید و مبدل به مصر دیگری شود که تحت کنترل نامرئی سرمایه‌سالاران یهودی است.

۴- بریتانیا، هند و ظل‌السلطان:

اما انگلستان نه تنها از این تحرکات نومید نشد، بلکه حرکت جدیدی را نیز سامان داد. در حقیقت در این هنگام بود که انگلستان طرف دیگری هم برای مذاکره یافت؛ این فرد، شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان بود. ظل‌السلطان که بدلیل متولد شدن از مادری با تبار غیرقاجار از جانشینی سلطنت محروم بود، مردی قدرتمند بشمار می‌آمد. او در سال ۱۸۸۷ م. / ۱۲۶۶ ه. ش. تقریباً بر نیمی از ایران حکومت میکرد. اصفهان، خوزستان، بروجرد، کردستان، کرمانشاه، کمره (خمین)، یزد، فارس، محلات، گلپایگان، خوانسار، اراک و برخی دیگر از نواحی مرکزی ایران جزو قلمرو حکومت او بشمار می‌آمد.

درست در این ایام سرهنگ مرداک اسمیث (Murdock Smith) رئیس شعبه تلگرافخانه هند و اروپا در ایران که شعبه مزبور را بمدت بیست سال اداره کرده بود، برای انجام مأموریتی به تهران فرستاده شد. اما در عین حال انجام طرح راه آهن هم در دستور کار او قرار داشت (India Office to Foreign Office, FO. 60/490). او به محض ورود به ایران با دوست قدیمی‌اش ظل‌السلطان وارد مذاکره شد. در این مذاکرات که در اصفهان صورت گرفت، ظل‌السلطان قول داد در انجام طرح راه آهن انگلیس همکاری کند؛ لیکن از دولت انگلیس بدلیل اقدامات احتمالی علیه خویش از ناحیه دربار ایران، تقاضای نشان کرد. در عین حال او مذاکراتی با علیخان امین‌الدوله، علی اصغرخان امین‌الدوله، مخبرالدوله و یحیی‌خان مشیرالدوله هم انجام داد. نتیجه مذاکرات برای وزارت امور خارجه ارسال گردید. سالزبوری زیر این گزارش نوشت: «امیدوارکننده نیست.» (Nicolson to Salisbury, FO. 60/487) نیکولسون توصیه میکرد به تقاضای ظل‌السلطان عمل شود، زیرا نفس اعطای نشان هیچ تعهدی برای بریتانیا بوجود نخواهد آورد، مضافاً اینکه راههایی وجود دارد تا بتوان از حساسیت شاه و ولیعهد جلوگیری کرد. از سالها پیش انگلستان تلاش میکرد راهی برای نفوذ در جنوب ایران پیدا کند؛ گشودن رود کارون بروی کشتیهای انگلیسی یکی از راههای نفوذ تلقی میشد؛ و علاوه بر اینکه باید راههایی امن در داخل ایران احداث میشد تا باب تجارت را با خلیج فارس مفتوح سازد،

فقدان این راه‌ها سدّی بزرگ در راه تجارت بحساب می‌آمد. انگلیسی‌ها از همان سالها بر این باور بودند که رونق دادوستد در گرو گسترش روابط بازرگانی است، اما برای این منظور، موانعی موجود است که اگر برطرف شوند، انگلستان و هندوستان میتوانند روابط تجاری گسترده‌تری با ایران برقرار سازند. (Granville to Malkam Khan, FO 65/1209). اینبار در راستای تمهیدات دیرینه یاد شده، لرد سالزبوری نظر حکومت هند را جویا شد، ضمن اینکه خود نیز با تقاضای نیکولسون موافق بود. دلیل موافقت سالزبوری آشکارا این بود که بریتانیا میخواهد جای پای در جنوب ایران پیدا کند. (Minute by Salisbury, May 23/1887, India Office Records)؛ این موضوع میتوانست به‌مثابه درآمدی بر تدوین استراتژی آتی بریتانیا در قبال خاندانهای حکومتگر ایران تلقی شود. رالینسون که هم محقق سختکوش و هم از مدیران امور مستعمراتی بریتانیا و هم دیپلماتی ماهر بود، پیش‌بینی میکرد بعد از مرگ ناصرالدین‌شاه دو حکومت در ایران شکل میگیرد: یکی در نواحی شمال و شمال‌غرب ایران که در دست ولیعهد قانونی مظفرالدین‌میرزا قرار خواهد گرفت و دیگری در دست ظل‌السلطان که بر نواحی مرکزی و جنوبی ایران حکومت خواهد کرد. او بر این باور بود در آن صورت ظل‌السلطان از اصفهان و شاه بعدی از تبریز بر کشور اعمال حکومت میکنند (Rawlinson to Neil, May 26/1887, India Office Records). وزارت امور هند قویاً از تحکیم موقعیت انگلیس در جنوب ایران حمایت کرد و حتی تصمیم گرفت نشان مورد نظر ظل‌السلطان را به او اعطا کند (June 8/1887, India Office Records).

این دیدگاه بواقع، جمع‌بندی نظر کمیته سیاسی شعبه سرتی وزارت امور هندوستان بود که اعضای آن عبارت بودند از همین سرهنگ رالینسون، سر روبرت مونتگمری (Robert Montgomery) و سر اشلی ایدن (Ashley Eden). سرهنگ اسمیت هم از اعطای نشان حمایت میکرد، اما سرراندل فرگوسن تامسون ضمن اینکه معتقد به تشویق ظل‌السلطان بود، لیکن براین باور بود این کار باید بشکلی انجام شود تا خصومت اعضای دیگر خاندان سلطنتی ایران برانگیخته نشود (Thomson to Sanderson, FO. 60/487). سرانجام وزارت امور هند تصمیم گرفت نشان مورد درخواست به ظل‌السلطان داده شود. مراتب به وزارت امور خارجه هم اطلاع داده شد. لرد سالزبوری دستور داد نیکولسون با رعایت تشریفات، نشان را به ظل‌السلطان اعطا کند. شاهزاده از اینکه بالأخره انگلیسیها موافقت کرده‌اند به او نشانی اعطا نمایند، ابراز رضایت کرد (Nicolson to Currie, FO. 65/1323). ظل‌السلطان به سال

۱۸۸۸م. / ۱۲۶۷هـ.ش. و به هنگام مسافرتش به تهران بگرمی این حسن نیت انگلیسیها را جبران کرد و مذاکراتی صمیمانه «و بسیار جالب» با نیکولسون داشت. (Nicolson to Salisbury, FO. 60/492) اما این مذاکرات برخلاف تصور به زیان ظلّالسلطان خاتمه یافت. او درست همان زمانی که در تهران اقامت داشت، بناگاه منزوی گردید؛ به دستور شاه کلیه سرزمینهای تحت حکومت او به استثنای اصفهان از وی گرفته شد، بعلاوه از کلیه مزایای حکومت خویش بجز حفظ بخشی از نیروی نظامی که ترتیب داده بود، محروم گردید. لرد سالزبوری بلافاصله به نیکولسون دستور داد از حمایت آشکار ظلّالسلطان بپرهیزد و در این زمینه با احتیاط رفتار کند؛ زیرا اطلاعات آنها نشان میدهد شاه در موقعیتی قرار دارد که هرگونه اقدام نسنجیده میتواند به بهای خاتمه زندگی ظلّالسلطان تمام شود (Salisbury to Nicolson, FO. 60/499). علت احتمالی خشم گرفتن شاه بر فرزندش ظاهراً این بود که ظلّالسلطان بعد از دریافت نشان از بریتانیا، با وی مذاکره نمود و تلاش کرد شاه را به طرح راه آهن انگلیسیها متقاعد سازد. سالزبوری براین باور بود که شاید این موضوع علت عصبانیت شاه در مورد ظلّالسلطان باشد (Minute by Salisbury, FO. 60/492). این ماجرا رویه دیگری هم داشت؛ سقوط ظلّالسلطان درست سه روز بعد از ملاقات وزیرمختار روسیه با شاه در شکارگاه اتفاق افتاد (Nicolson to Salisbury, FO. 60/496). ظلّالسلطان هرگز به موقعیت سابق بازنگشت و قدرت سابق خویش را بدست نیاورد. با این وصف، دولت انگلستان از طریق نیکولسون به شاه پیام داد که از تمامیت ارضی ایران دفاع میکند؛ این پیام میتواند گامی مهم در نزدیکتر شدن روابط سیاسی دو کشور باشد (Nicolson to Salisbury, FO65/1348). در هر حال، سقوط ظلّالسلطان باعث نشد تا دولت بریتانیا از سیاست خود مبنی بر اعطای نشان به حامیان بومی خود در ایران چشم‌پوشی کند. اعطای نشان هر چند موقعیت ظلّالسلطان را تضعیف کرد، اما مانع از نابودی تمام‌عیار او شد. لرد سالزبوری هم بعدها در نامه‌ای خطاب به سرفرانک کاوندیش لسلز که بجای ولف آمده بود، اعتراف نمود با انتخاب ظلّالسلطان بمثابة کاندیدای قدرت در ایران بعد از ناصرالدین‌شاه، اشتباه کرده است. او توضیح داد از دومین پسر شاه ایران که توانایی قابل توجهی داشت، توسط بریتانیا حمایت بعمل آمد، اما این حمایت ناشیانه بوده است. شاه از این اقدام نسنجیده انگلیسیها ترسید؛ در نتیجه فرزند قدرتمند خویش را از مسئولیت‌هایش عزل کرد و اینک ظلّالسلطان کمترین ارزشی برای منافع بریتانیا

نداشت. سالزبوری نوشت آنچه انگلیس از حمایت ظل‌السلطان بدست آورد، خصومت فرزند ارشد شاه است که ولیعهد کشور بشمار می‌رود؛ فردی که با رفتار محتاطانه خود توانسته، موقعیتش را حفظ کند (Greaves, p. 155).

۵- ولف و جمعیت گل پامچال:

با اینکه نیکولسون در دوره حدوداً سه‌ساله کارداری خود در تهران موفقیت‌هایی بدست آورد، اما مسئله ظل‌السلطان توانست به توان دیپلماتیک او ضربه وارد کند. اینک از منظر برخی محافل سیاسی بریتانیا، نیکولسون نه حسن شهرتی داشت و نه اعتباری، به همین دلیل تلاش بر این بود تا فردی مناسب بجای او برای مأموریت در ایران پیدا شود و سطح روابط نیز ارتقاء یابد. انگلیس تلاش میکرد سطح روابط با ایران را بحدّ سفارت ارتقاء دهد، اما نیکولسون بر این باور بود که چنین تصمیمی برای شرایط ایران مناسب نیست. نخست به این دلیل که این اقدام، خصومت روسیه را تحریک خواهد کرد و دیگر اینکه شاه ایران، تصویری غیرواقع‌بینانه از خود خواهد یافت. او در نامه‌ای خطاب به وزارت امور هند و سرهبری راولینسون (Sir Henry Rawlinson) بر این نکته تأکید کرد (Nicolson, op. cit, p. 68). راولینسون پیشتر در ایران وزیر مختاری بریتانیا را عهده‌دار بود. او همان مردی است که نخستین بار سنگ‌نبشته بیستون را که به خط میخی است، خواند. راولینسون مدتی مدید با حکومت هند سروکار داشت. سالها پیش او در نوشته‌ای بهترین و مناسبترین مکان برای اعمال سیاست انگلیس در ایران را حکومت هند قلمداد کرد؛ علاوه بر این او معتقد بود هیئت نمایندگی بریتانیا در تهران باید از قلمرو وظایف وزارت امور خارجه منتزع شده و تابع حکومت هند انگلیس شود. (The Policy of Great Britain towards Persia, FO. 60/340)

به هر حال خواه به دلیل اعمال نفوذ حکومت هند انگلیس باشد و یا هر مسئله‌ای دیگر، در نهایت اعزام سفیر به ایران، منتفی شد. لرد فریدریک بلکوود دافرین (Fredrick Blackwood Dufferin) نایب‌السلطنه هند و وزیرمختار سابق انگلیس در روسیه، سردانلد مکنزی (Sir Donald Mackenzie) را برای وزیر مختاری در ایران پیشنهاد کرد؛ عده‌ای دیگر سردانلد استوارت (Sir Donald Stewart) فرمانده پیشین کل قوای بریتانیا در هند را پیشنهاد دادند. اداره هند، رالینسون را مناسب تشخیص داد چرا که پیشتر در دهه هفتاد قرن نوزدهم تجربه‌ای دیپلماتیک در ایران اندوخته بود. اما

شخص سالزبوری گزینه‌ای دیگر هم داشت؛ این گزینه کسی نبود جز سرهنری دراموند ولف (Sir Henry Drummond Wolff). لرد سالزبوری، ولف را استاد بزرگ دیپلماسی شرق توصیف میکرد. هنری دراموند ولف فرزند جوزف ولف (Joseph Wolff) بود. جوزف مبلغی مذهبی بود که به سال ۱۸۴۳ مأموریتی در آسیای میانه انجام داد. فرزند او هم دیپلماتی با تجربه محسوب میشد. ولف، مردی بود جاه‌طلب، و استعدادی شگرف در دیپلماسی داشت و صاحب هوش و ذهنی کنجکاو بود. درعین حال، او عضو مجلس عوام هم بود؛ با دربار سروسری داشت و نیز با محافل مالی بریتانیا محشور بود. ولف بنیانگذار جمعیتی بود به نام گل پامچال (Primrose League). این جمعیت، متشکل بود از محافظه‌کاران افراطی بریتانیا که به سیاستمدار مشهور و یهودی بریتانیا لرد بنیامین دیزرائیلی (Benjamin Disraeli) تعلق خاطر داشتند. گل پامچال هم مورد علاقه شخص دیزرائیلی بود. در این جمعیت، اعضای خاندانهای مهم یهودی بریتانیا یعنی خانواده‌های ساسون (Sassoon) و روچیلد (Rothschild) عضویت داشتند. این دو خانواده مهم ثروتمند بریتانیایی، دوستان ولف بشمار میرفتند. به این عده باید یولیوس دورویتر (Julius de Reuter) و لرد راندولف چرچیل (Randolph Churchill) پدر سروینستون چرچیل را نیز افزود. چرچیل، ولف را به ولیعهد انگلیس یعنی ادوارد هفتم معرفی کرد. از این به بعد، مقدر بود حلقه‌ای در اطراف ادوارد هفتم شکل گیرد که در سالهای اواخر قرن نوزدهم و بویژه دوره مشروطیت تا صعود رضاخان بر سریر سلطنت، نقشی مهم در تحولات کشور ایفا کند. ولف برای رسیدن به هدف هر راه قابل تصویری را بررسی میکرد؛ با این وصف، با هیچ‌کس محشور نمیشد. کارکردن با او بسیار آزردهنده و دشوار بود؛ در برخی مکاتبات از خلق و خوی غیرقابل تحمل او نکاتی نقل شده است (Sanderson to Davidson, FO. 60/518).

۶- ولف، هند و اندیشه دولت بلاگردان:

مهمترین طرح ولف در ارتباط با بستن قراردادی با روسیه بود تا ضمن آن، دو قدرت، رقابت خویش را در ایران متوقف سازند و برای همکاریهای تجاری اقدام نمایند. ولف نخستین کسی است که از ایران بمثابه یک دولت حائل یا بلاگردان (Buffer State) انتظار ثبات و پیشرفت اقتصادی داشت. سیاست سپر بلا یا همان بلاگردانی، آن بود تا با ایجاد دولتی ضعیف بین دو دولت قوی، راهی برای جلوگیری از

تصادم حتمی الوقوع قدرتهای بزرگ یافته شود.^(۳) ولف بر این باور بود که ایران با ثبات، بهترین ضامن امنیت هند خواهد بود و برای ثبات و پیشرفت اقتصادی ایران راهی جز سرمایه‌گذاری خارجی نیست. از دید ولف سرمایه‌گذاری خارجی باعث میشد قدرتهای سرمایه‌گذار در حفاظت از ایران بمثابه یک کشور مستقل با بریتانیا سهیم شوند (Wolff to Salisbury, FO. 60/492). اما سیاستی دیگر بموازات این اقدام توسط او پیگیری میشد: نائل شدن به توافقی با روسیه برای متوقف ساختن رقابت مخرب دو قدرت با یکدیگر. شخص ولف مینویسد بخش اعظم دوره مأموریت او در تهران مصروف شد به طراحی چندین قرارداد با روسیه (Henry Drummond Wolff, vol. 2, p. 372). ولف بر این باور بود که تغییرات گسترده اقتصادی و اجتماعی از دو راه امکانپذیر است: یکی از طریق اصلاحات از بالا و توسط شخص ناصرالدین شاه و دیگری از طریق حصول توافقی با روسیه و سرمایه‌گذاری خارجی در ایران (Wolff to Salisbury, FO. 60/492). او بلافاصله بعد از ورود به ایران در آوریل ۱۸۸۸م. مطابق با ۱۳۰۵ ق.، تلاش کرد اندیشه‌هایش را به بوتۀ اجرا گذارد. شاه از هرگونه اصلاحاتی که بالقوه منافع روسیه را مورد تهدید قرار دهد نگران بود؛ زیرا روسها او را تحت فشاری زایدالوصف قرار میدادند و علاوه بر اعمال نفوذ در دریای خزر، تلاش داشتند تسلط خویش را بر مرزهای شمالی ایران که همگی حاصلخیز بود، مسجّل سازند. بواقع شاه ایران نمیتوانست کاری انجام دهد؛ او نه ارتشی قابل داشت، نه سیاستمدارانی کاردان و نه الگوئی که بتواند بر اساس آن کشور را در مجرای هدایت کند که منجر به افزایش درآمد و بهبودی وضعیت عمومی مردم شود.

انگلیسیها گزارش میدادند با اینکه شاه متمایل به نوعی اصلاحات است، اما ترس از روسیه بر او غلبه دارد.^(۴) اما در این میان، یک سیاستمدار ایرانی وجود داشت که در سی‌سالگی به مقامی مهم یعنی صدارت اعظمی دست یافته بود. این مرد میرزا علی اصغر خان اتابک مشهور به امین‌السلطان بود که بشدت مورد توجه انگلیسیها قرار گرفت (Nicolson to Salisbury, FO. 65/1348). به گزارش دیپلماتهای انگلیسی مقیم تهران، امین‌السلطان که بعد از شاه، نفوذی قابل توجه در کشور داشت، تلاش میکرد وضعیت اقتصادی ایران را بهبود بخشد. ظاهراً او در این راستا مایل به کار کردن با همکاران انگلیسی هم بود. روسها نسبت به امین‌السلطان سوءظن داشتند. در داخل کشور هم بدبینی نسبت به او کم نبود، بطوری که بعدها در سال ۱۸۹۲م. مطابق با ۱۲۷۱ هـ.ش.

۱۳۰۷ هـ.ق. موقعیتش در اثر موافقت با امتیازنامه تنباکو تضعیف شد. بعد از آن، امین‌السلطان نسبت به انگلیسیها تغییر نگرش پیدا کرد؛ در دوره‌ای که مظفرالدین‌شاه به سلطنت رسید او را از کار برکنار کردند و وقتی هم که در دوره مشروطه بار دیگر توانست به صدارت اعظمی دست یابد، دولتش بسیار مستعجل بود و حتی جان خود را هم بر سر دسیسه‌های رنگارنگ بعد از مشروطه گذاشت. ولف در گزارش مفصل خود یادآوری کرده است با توجه به روحیات ناصرالدین‌شاه که بشدت نومیید مینمود، اصلاح از بالا غیرممکن است و بهتر این است که به مصالحه با روسیه و بحث سرمایه‌گذاری خارجی توجه شود. مقوله ضرورت سرمایه‌گذاری در ایران فوق‌العاده اهمیت داشت. ولف بر این باور بود که باید منافع اقتصادی بریتانیا در ایران به اندازه‌ای افزایش یابد تا پارلمان چاره‌ای نداشته باشد جز اینکه از سیاست قدرتمند بریتانیا در ایران حمایت نماید (کاظم‌زاده، ص ۱۷۳). در این راستا بود که او بلافاصله بعد از رسیدن به مقام وزیر مختاری، گفتگوهایی شخصی را با پرنس دالگورکوف آغاز کرد (Wolff to Salisbury, FO. 65/1349). در این مذاکرات، او از تشکیل کمیسیونی مختلط برای حل مسائل مرزی مبهم ایران در خراسان با مشارکت طرفهای ایرانی، انگلیسی، و روسی سخن بمیان آورد. ابهام در نقاط مرزی ایران، منحصر به خراسان نبود؛ همین وضعیت در مرزهای غربی با عثمانی هم وجود داشت. غیر از این موضوع، مهمترین دلمشغولی ولف امنیت مرزهای خراسان و احداث خطوط آهن در ایران بود. ولف برای حل و فصل این موضوع، کمیسیونی تشکیل داد.

۷- ولف، هند و موضوع تشکیل کمیسیون مشترک با روسیه:

به جز این، کمیسیونی دیگر هم تشکیل شد که متشکل بود از افسرانی که موظف بودند موقعیت ایران را ارزیابی کنند و راه حلی برای گسترش وسائل حمل و نقل ارائه دهند. ظاهر امر این است که در طرح ولف بیشتر ملاحظات تجاری و منافع حاصله از آن، اولویت داشت تا مسائل استراتژیک؛ عبارتی راههای شوسه و راه آهن باید بر اساس ملاحظات اقتصادی احداث میشد و نه اولویتهای نظامی. ولف در مذاکراتش به دالگورکوف میگفت ایجاد رفاه و ارتقای سطح زندگی در ایران و گسترش بهره‌برداری از منابع اقتصادی آن، باعث خواهد شد تا دو همسایه در مرزهای خویش، کشوری بیطرف را مشاهده نمایند؛ درعین حال دو کشور باید از نفوذ قانونی خویش استفاده میکردند و

اختلاف نظرهایی را که نتیجه اجتناب‌ناپذیر وضعیت ناپایدار ایران بود، برطرف مینمودند (Wolff to Salisbury, FO. 60/495).

شخص پرنس دالگورکوف نسبت به ضرورت تغییر رویه دو قدرت در برابر ایران اذعان داشت. او در تمام تابستان سال ۱۸۸۸م/۱۲۶۷هـ.ش. به‌شکلی دوستانه با طرف انگلیسی‌اش گفتگو کرد. دالگورکوف بر این باور بود که منافع کشورش در گرو رسیدن به توافقی جامع با انگلستان بر سر کلیه مسائل مورد اختلاف بود و نه فقط بر سر مسئله ایران. از جمله موضوعاتی که توافقی جامع را با انگلیس می‌طلبید، متقاعد کردن این کشور برای دست برداشتن از مخالفت خود با سیاست روسیه در بالکان بود؛ با این وصف، دالگورکوف میدانست تیم نظامیان کشورش، با هرگونه سیاست مسالمت‌آمیز در قبال انگلیس و در خصوص مسئله ایران مخالفت میکنند (Wolff to Salisbury, FO. 60/490). نظامیان روسیه در مخالفتشان با هرگونه توافق نهانی با انگلستان بر سر مسئله ایران تنها نبودند؛ از آن سوی در بریتانیا هم سرهنری رالینسون و سرآلفرد لیال (Sir Alfred Leal) به دلایلی متفاوت، با روسها طرح ولف را غیرواقعیانه ارزیابی میکردند و بشدت با آن مخالف بودند. مقامات حکومت هند میپذیرفتند که همسایگان ایران میتوانند بحرانهای موجود را از سر راه بردارند، اما حتی تصور اینکه روسیه برای اصلاح وضعیت ایران تلاشی از خود نشان دهد، برای رالینسون غیرممکن بود. از دید دو کارشناس حکومت هند در کمیسیون مختلطی که قرار بود مرزها را تحدید حدود کند، روسیه تلاش میکرد جای پای خود در خلیج فارس پیدا کند.

لیال یادآوری میکرد اساساً اصلاح کشوری ثالث بدست دو قدرت بیگانه، امری بود قابل تأمل، زیرا روس و انگلیس، رقابتی تاریخی با هم دارند و منافع سیاسی و تجاری آنها در آسیا با هم اختلاف دارد. حال اینکه چگونه میتوان با وجود این اختلافات به توافقی جدی نائل آمد، امری است قابل مطالعه. لیال بر این باور بود که باید از طریق آزمون و خطا پیش رفت. برای این منظور باید اصلاحاتی ویژه و محدود مثلاً در مالیه ایران آزمایش شود و این نیز باید پیش از اینکه راه حل پیچیده ولف اجرا گردد و در اثر آن سوءتفاهم شکل گیرد و عدم اطمینان طرفین نسبت به هم شدت یابد انجام شود. (Greaves, p. 125).

با اینکه سالزبوری پیش از این، اظهار داشته بود که با تشکیل کمیسیون مشترکی که روسها در آن حضور داشته باشند، موافق نیست - از آن روی که در این صورت روسها معمولاً

منافعی بیشتر از انگلیس خواهند داشت (Salisbury to Wolff, FO. 60/494) - اما اینبار نظرات رالینسون و لیال هم به لرد سالزبوری منتقل شد. او به نوبه خود بشکلی محرمانه به ولف نوشت که برخی از مأمورین انگلیسی در هند در مورد سیاست توافق وزیرمختار با روسیه اختلاف نظر دارند و از این موضوع بسیار ناراحت هستند. سالزبوری اطلاع داد که از منتقدین خواسته است نظراتشان را مرقوم دارند و برای اطلاع ولف به تهران بفرستند. وی صریحاً نوشت که بنظرات مأمورین هند چندان اهمیتی نمیدهد و برای آنها ارزشی قائل نیست؛ زیرا اینان مشکلات بریتانیا را درک نمیکنند و به تنگناهای نومیدکننده این کشور در ایران اهمیتی نمیدهند. سالزبوری نوشت که تا مقداری جاده و راه آهن در ایران احداث نشود، بریتانیا قادر به کمک به این کشور نخواهد بود؛ در حال حاضر هم فقط با مجوز روسیه است که میتوان کاری در ایران انجام داد. بنابراین باید تلاش کرد این مجوز را از آنها گرفت؛ در این صورت است که موفقیت، حتمی خواهد بود. حتی اگر مذاکرات با روسیه موفقیت‌آمیز نباشد، حداقل حسن آن، این است که میتواند روسها را سرگرم کند، یا جلو شیطنت آنها را بگیرد؛ سالزبوری نوشت آلمان و حتی اتریش قادرند وظیفه بریتانیا را در سرگرم نگه داشتن روسها تکمیل کنند. او ادامه داد طبق اطلاعات موجود، روسیه تلاش خواهد کرد در تابستان سال آینده بر استانبول دست اندازد؛ در نتیجه باید به تمهیدات لازم برای جلوگیری از این موضوع اندیشید. از نظر او نباید تنها به مسائل نظامی فکر کرد، بلکه مهمتر از مباحث نظامی ایجاد جبهه‌ای در دفاع از هند است (Salisbury to Wolff, FO. 60/492). این همان سیاست عقب نشینی نظامی و تلاش برای یافتن پایگاه اقتصادی برای مهار روسیه در ایران محسوب میشد.

مسئله ایران در نظر سالزبوری آن قدر اهمیت داشت که او حتی پیشنویسهای مربوط به مکاتبات و برنامه‌های مربوط به ایران را شخصاً تهیه میکرد و در بسیاری از موارد نامه‌هایی را که دیگران نوشته بودند، اصلاح مینمود. غیر از او صورتجلسه‌های قائم‌مقام وزیر خارجه، سرفیلیپ کری در ارتباط با ایران، بر دیگران رجحان داشت، اما در مورد سیاست نهایی درباره این کشور، باز هم سالزبوری اعمال نظر میکرد. سالزبوری و کری متوجه شدند روسیه مشغول کار بر روی نقاط ضعف همسایگانش است و بر اساس آن نقاط ضعف، اقدامات سیاسی و یا نظامی انجام میدهد؛ بنابراین باید راه حلی اندیشیده میشد تا اقدامات روسیه را خنثی سازد.

مخالفین تشکیل کمیسیون مشترک با روسیه تنها نبودند. دالگورکوف، وزیر مختار روسیه در تهران هم به برنامه کمیسیون مشترک پاسخ نگفت و ولف نیز نظرات خود را بشکل دادن یک معاهده سه‌جانبه تغییر داد. همزمان ولف تلاش کرد با شاه ایران مذاکره کند تا تمهیدات لازم را برای این منظور مهیا سازد. برای این منظور از سالزبوری کسب اجازه کرد. سالزبوری اجازه لازم را داد، مشروط به اینکه ولف تحقیق کند که مبادا روسها از بریتانیا تقاضایی داشته باشند تا در صورت رد شدن، برای انگلستان مشکلاتی بوجود آورد (Salisbury to Wolff, FO 60/495). مسئولین وزارت امور خارجه از اقدامات ولف متحیر بودند. از بین آنان سرجولیان پاونسفوت (Sir Julian Pauncefote) اظهار کرد ظاهراً ولف اوضاع را بشدت پیچیده و مبهم کرده است (Sanderson to Pauncefote, FO. 65/1350). این بخشی بود از گزارشی که خطاب به ملکه و پرنس آو ویلز (Prince of Wales) یا همان ادوارد هفتم، ولیعهد بریتانیا، در ارتباط با اقدامات ولف و مسائل ایران ارسال شده بود.

در مقام عمل، گفتگوهای سه‌جانبه بین شاه، دالگورکوف، و ولف بر پیچیدگی اوضاع افزود. ولف میدید که در هنگام ترجمه، پیشنهادهايش با تحریف ابراز میشود، وی اینگونه بنظرش رسید که ناصرالدین‌شاه رفتاری بس زیرکانه در پیش گرفته است و دالگورکوف هم موجودی است دروغگو. سر توماس سندرسون (Sir Thomas Sanderson) از مقامات عالی‌رتبه وزارت امور خارجه در ذیل گزارش ولف درباره دروغگویی روسها نوشت، این یکی از ویژگیهای عمومی آنهاست (Wolff to Salisbury, FO. 65/1350). اما لرد سالزبوری حساب تزار را از مسئولین اداری و نظامی کشور جدا کرد. او در نامه‌ای خطاب به ولف نوشت، هرچند نسبت به عقد تعهدنامه‌ای بر سر ایران با روسیه خوشبین نیست، اما این را میداند که تزار به افسران دستور نداده دروغ بگویند یا بسرزمینی که متعلق به آنها نیست، حمله نمایند، لیکن وقتی آنها دروغ میگویند و یا تجاوز میکنند، تزار در مقابل کار انجام شده، قرار میگیرد و ناچار است آنچه را آنها انجام داده‌اند، تأیید کند و البته مسئولیت اعمال آنها را نمیپذیرد (Greaves, p. 135). با این وصف، ولف از لرد سالزبوری خواست اجازه دهد که وی برنامه‌اش را تداوم بخشد؛ سالزبوری هم دستور داد درباره ضرورت انجام چنین مذاکراتی، تحقیقاتی صورت گیرد (Minutes by Salisbury, FO. 65/1350). سرادوارد هرتزلت (Sir Edward Hertslet) درباره موضوع مورد مناقشه، تحقیقی کرد و این تحقیق منجر به چاپ یک جلد کتاب مرجع درباره روابط روس و انگلیس در قرن

نوزدهم شد.^(۵)

۸ - ولف و ضرورت اخذ امتیازات اقتصادی برای بریتانیا:

به هر روی، برغم میل انگلیسیها، روسیه استقبال چندانی از مذاکرات سه‌جانبه بعمل نیاورد؛ بعداً هم گفتگوها بشکلی نامنظم ادامه یافت. با تمام این اوصاف، ولف در مأموریت خویش در ایران کامیاب بود. یکی از مهمترین موفقیت‌های او متقاعد کردن مقامات ایران برای سفر اروپایی ناصرالدین‌شاه بود. این سفر در ژوئیه ۱۸۸۹م. مطابق با ۱۳۰۶ ق. اتفاق افتاد و ولف یکی از همراهان شاه بود. در این سفر، ولف سیاست‌های آتی انگلیس در آسیای میانه را تشریح کرد. در کلیه این مذاکرات او عقیده‌ای تزلزل‌ناپذیر در مورد مصالحه با روسیه ابراز داشت و حتی از اینکه روسیه بشکلی صلح‌آمیز وارد خلیج فارس شود، حمایت کرد (Wolff, op. cit. pp. 272-273). در این سفر شاه با ادوارد هفتم، پرنس ولز ملاقات کرد. همچنین ولف توانست ملاقاتی بین او و سرمایه‌سالاران یهودی انگلیس یعنی روچیلد و ساسون برقرار کند. نتیجه بلافاصله این مذاکرات اخذ امتیازات کلان اقتصادی توسط این سرمایه‌داران بود؛ از امتیاز بانک شاهنشاهی گرفته تا امتیاز توتون و تنباکو؛ از کشتیرانی بر رودخانه کارون گرفته تا امتیاز لاتاری.^(۶) اعطای امتیازات به سرمایه‌داران بریتانیایی و فراملیتی باعث دور باطل رقابت روسیه و انگلیس در کشور شد و تبعات مخرب سیاسی و اقتصادی فراوانی بر جای گذاشت. با تمام این اوصاف، بدون تردید مهمترین موضوع بحث طرفین در این سفر احداث خطوط آهن در ایران بود. در این ارتباط یکی از مشهورترین یهودیان دنیا یعنی فردینان دو لسپس (Ferdinand de Lesseps) که ترعه سوئز را احداث کرده و در سفر اخیر با ناصرالدین‌شاه هم ملاقات کرده بود، حاضر شد طراح این خطوط را بر عهده گیرد. او نقشه راه آهن سراسری اروپا و آسیا را ترسیم میکرد (آدمیت، ص ۲۶۳). سهامدار اصلی این طرح هم برادران روچیلد بودند (همان)، همانطور که هزینه احداث کانال سوئز را آنها داده بودند. ولف در نامه‌های خویش خطاب به سالزبوری نوشت گرچه ساختن کانال سوئز باعث شده راه لندن به بمبئی چهارهزار و نه کیلومتر به نفع بریتانیا کوتاه شود، اما ساختن راه آهن سراسری ایران باعث خواهد شد راه باکو به کراچی ۴۹۴۱ کیلومتر به نفع روسیه کوتاه شود. ولف بر این باور بود که طرح راه آهن ایران نتایج عظیم تجاری و سیاسی برای بریتانیا خواهد داشت (Wolff to Salisbury, FO. 60/409). این طرح بواقع از آن دولسپس بود که سالها قبل در ۱۸۷۵م. تنظیم شده بود. در آن طرح

دولسپس به ژنرال ایگناتیف (Ignatiev) سفیر روسیه در استانبول پیشنهاد داد تا راه‌آهنی از ارنبورگ (Orenburg) در جنوب شرقی روسیه و در امتداد کوه‌های آرال بسوی سمرقند و نهایتاً هندوستان تأسیس کند. حدود یک‌سال طول کشید تا این طرح توسط دولت روسیه بررسی شود؛ و سرانجام روسها به این نتیجه رسیدند که احداث چنین راه‌آهنی به نفع مصالح روسیه نیست و زیان آن بر سودش غلبه دارد (کازم‌زاده، ص ۱۴۲). اینک ولف با طراحی دولسپس و سرمایه‌برادران روچیلد میخواست همان برنامه را بار دیگر به اجرا درآورد. طرح راه آهن سراسری ایران تا سالها بعد از مشروطه و وقوع کودتای سوم اسفند بتعویق افتاد و رقابتهای روس و انگلیس مانع از تحقق آن گردید، اما امتیازات دیگر بدست سرمایه‌داران انگلیسی رسید که گرچه برخی از آنها مثل امتیاز تنباکو در نیمه راه متوقف شد، اما امتیازات مهمتری مثل بانک شاهنشاهی که ابزار تسلط سرمایه مالی بریتانیا بر ایران بود، تا سالهای مئی شدن نفت باقی ماند.

۹- مسئله هند و ناکامی دیپلماسی بریتانیا در برابر روسیه:

به هر روی برای نیل به هرگونه موفقیتی در ایران ولف باید رضایت روسها را بنحوی جلب میکرد. به همین دلیل زمانی که در لندن اقامت داشت، متوجه شد تزار الکساندر سوم مشغول بازدید از برلین است. ولف به گیس وزیر خارجه روسیه بدگمان بود و اعتقاد داشت که در این خصوص او گزارشهای لازم را از مذاکرات با انگلیسیها به امپراتور نمیدهد. ولف آرزومند بود طرح خویش را به هر نحوی عملی سازد، به همین دلیل روز بیست و دوم سپتامبر ۱۸۸۹م. مطابق با هشتم شهریورماه ۱۲۶۸، یادداشتی برای لرد سالزبوری در مورد مناسبات انگلیس و روسیه در ایران ارسال کرد و پیشنهاد نمود امپراتور از مضمون و محتوای طرحهای او آگاه شود.

سه روز بعد، ملاقاتی تاریخی اتفاق افتاد؛ ولف در یک میهمانی شام حضور پیدا کرد که پرنس ادوارد هفتم هم حضور داشت. در بالا اشاره کردیم عامل آشنایی ولف با ولیعهد، لرد راندولف چرچیل وزیر امور هندوستان بود که چند سال قبل، اینان را به هم معرفی کرد و بین آنها نوعی دوستی پایدار شکل گرفت. ولیعهد از صراحت لهجه ولف، سبک نگارش نامه‌های او و در یک کلام شخصیت وی، خوشش آمده و او را دوستی مطلوب یافته بود (Sidney Lee, p. 685) در این ضیافت، ولف مشکلات بریتانیا را در ارتباط با روسیه، برای ولیعهد مطرح ساخت، ولیعهد هم بلافاصله قول داد هفته آینده که امپراتور روسیه را

ملاقات خواهد کرد، در این زمینه صحبت کند. لرد سالزبوری بلافاصله از موضوع آگاه شد (Wolff, op. cit. pp. 367-8, & Lee: p. 686) سالزبوری نفس موضوع ملاقات را ممنوع نکرد، ضمن اینکه از قرار ملاقات ولف با امپراتور روسیه با هماهنگی مستقیم ولیعهد بریتانیا و بدون اطلاع نخست‌وزیر این کشور گلایه نمود. به این شکل سالزبوری از ملاقات با امپراتور روسیه هم حمایتی بعمل نیاورد. او به ولف پیام داد ابتکار ملاقات با امپراتور باید از جانب خود ولف باشد نه نخست‌وزیر بریتانیا؛ زیرا ملاقات با امپراتور و طرح مسئله ایران در آن ملاقات بدون اطلاع گیرس، وزیر خارجه روسیه، در حقیقت سندی است بر رسوا شدن شخص سالزبوری، نخست‌وزیر بریتانیا؛ او گفت با این شرایط بهتر است خود ولف مذاکرات را انجام دهد (Lee, p. 687). بحث ضرورت گفتگو با امپراتور روسیه درباره ایران در برلین به اطلاع وی رسید. متعاقباً تلگرافی بدست ولف رسید که در آن آمده بود امپراتور درباره گفتگو در مورد مسئله ایران نظر موافق دارد.

ولف در برلین به ملاقات امپراتور شتافت، در عین حال او دو ملاقات کوتاه هم با بیسمارک صدراعظم آلمان انجام داد؛ نتیجه این ملاقاتها تلاش آلمان برای نزدیکی به انگلستان بود. اما بیسمارک حاضر نشد در مورد مسئله ایران دخالتی کند. او به صراحت گفت دخالت آلمان در آنجا تنها میتواند روسیه را بیشتر تحریک کند و احتمالاً در آن صورت روسیه در مرزهای شرقی آلمان، این کشور را با مشکلاتی مواجه خواهد ساخت (Wolff to Salisbury, FO. 60/502). اما مذاکره با امپراتور روسیه درباره مسائل ایران امیدوارکننده بود؛ ولف از مذاکرات یک‌ساعته خود با تزار الکساندر سوم، رضایت داشت (Wolff to Salisbury, FO. 60/503). تزار متعاقب این ملاقات استدلالهای ولف را در مورد ضرورت پیشرفت اقتصادی ایران پذیرفت. به‌همین دلیل نامه‌ای به لرد سالزبوری نوشت و اعلام کرد به انجام توافقی در مورد ایران رضایت دارد، اما چنین توافقی باید بشکلی باشد تا از درون آن تأسیسات راه آهن، گسترش راههای آبی و بنیاد گرفتن بنای صنعتی این کشور ممکن گردد. تزار روسیه تأکید کرد اگر سفیر بریتانیا در سنت پترزبورگ رسماً به دولت متبوع او اطلاع دهد ولف برای انجام مذاکره در مورد رسیدن به توافقی درباره ایران دارای اختیار است، به سفیر جدید روسیه در تهران هم دستوراتی داده میشود تا با اختیارات کامل، مذاکرات را ادامه دهد. تزار گامی فراتر نهاد و باز هم ضمن اینکه توضیح داد مایل است با انگلستان به توافقی در مورد ایران نایل آید، این نکته را نیز گوشزد کرد که روس و انگلیس منافع مشترک در اروپا ندارند، اما

در آسیا این دو قدرت دارای منافع مشترک هستند. تزار ادامه داد که مایل است با انگلستان در آسیا بصورتی دوستانه زندگی کند و به تفاهمی نایل آید تا این دوستی تداوم یابد (Wolff to Salisbury, FO. 65/1379) گرچه ولف به ملاقات با تزار روسیه شتافت، اما بواقع ابتکار عمل نزدیکی به روسیه برای عقد یک تفاهمنامه بر سر مسئله ایران، کار گروهی بود که اطراف ولیعهد جمع آمده بودند و در اصطلاح به آنها دسته یهودیان (The team of Jews) گفته میشد،^(۷) شخص ملکه الیزابت اساساً با مذاکره و عقد معاهده با روسیه مخالف بود، به همین جهت گفتگوهایی را که در برلین صورت میگرفت به هیچ وجه تأیید نکرد؛ زیرا نگران بود مبادا روسیه در پس باور به ضرورت عقد توافقنامه، نیرنگی ساز کرده باشد. ملکه در نامه‌هایی به لرد سالزبوری بارها این نگرانی را ابراز داشت (Greaves, op. cit. p. 130).

با این وصف به ابتکار شخص ولف، مذاکرات ادامه یافت. مذاکرات مقدماتی ولف و دالگورکوف، محور برنامه‌های آتی قرار گرفت؛ مقرر شد دوستی را بجای دشمنی و رقابت نشانند و الزامات پیشرفت اقتصادی ایران را فراهم آورند (Salisbury to Morier, FO. 65/1379). شخص لرد سالزبوری در مورد اهداف روسیه از پذیرش توافقنامه‌ای با انگلیس بر سر مسئله ایران، در نگرانی با ملکه شریک بود، از همین روی به ولف هشدار داد گفتگوها نیازمند این هستند که دقیقاً هدایت شوند؛ زیرا هرگونه بهبود وضع اقتصادی ایران میتواند بستری مناسب را برای روسیه جهت حمله به هرات مهیا سازد. (Salisbury to Wolff, FO. 60/503). از این بالاتر شخص ملکه ویکتوریا از تصدی سفارت بریتانیا در سنت پترزبورگ توسط سر رابرت موریه (Sir Robert Morier) - یعنی یکی از برجسته‌ترین کسانی که از برقراری ارتباط نزدیک بریتانیا با روسیه حمایت میکرد - ابراز نارضایتی مینمود و این نارضایتی را به لرد سالزبوری منتقل میساخت (George Earl Buckle, p. 70). در نتیجه بزودی وزرای خارجه گذشته و کنونی بریتانیا از هر دو حزب لیبرال و محافظه‌کار، با نظرات سفرایشان در ایران و روسیه مخالفت کردند. از آن سوی لرد رزبری عضو متنفذ مجلس اعیان صریحاً نوشت که گزارشهای سر رابرت موریه بواقع توضیحاتی هستند از سیاست خارجی روسیه و نه بریتانیا؛ رزبری بصراحت دیدگاههایش را به ملکه انتقال میداد (Ibid. p. 72).

از آن سوی، برخی محافل روسیه هم با نگرانی، موضوع توافقنامه‌ای که ضرورت سرمایه‌گذاری را در ایران مورد تأکید قرار میداد، تعقیب میکردند. شخص نیکولای کارلوویچ گیرس (Nikolai Karlovich Giers) وزیر امور خارجه روسیه بر این باور بود

که وضع مالی روسیه آنچنان نیست که بتواند در خارج از کشور سرمایه‌گذاری مهمی انجام دهد. او که از اهداف آتی محافل مالی بریتانیا برای اعمال نفوذ در ایران آگاهی داشت، از منابع مالی و سرمایه این کشور سخن به میان می‌آورد و میگفت امکانات بسیار خوب بریتانیا برای شروع عملیات اقتصادی در ایران به نفع روسیه نخواهد بود (Morier to Salisbury, FO. 65/1379). دالگورکوف هم به ولف گفته بود، مشکل مهم، این است که جایی که تجارت بریتانیا موقوف بوده، روسیه با شکست مواجه شده است (Wolff, op. cit. 340)، یعنی اینکه روسیه در عرصه اقتصادی و مالی توان رقابت با بریتانیا را نخواهد داشت و در صورت هرگونه توافقی برای سرمایه‌گذاری در ایران، بطور قطع این کشور بازنده خواهد بود. اما روسیه، مایل بود در ایران خطوط آهنی احداث گردد که شمال آن توسط روسها و جنوب آن توسط انگلیسیها ساخته شود؛ این بود معنی همکاری برای رشد ایران از منظر گیس و شخص امپراتور روسیه. اما کسانی مثل موریه با وصف حمایت از نزدیک شدن سیاستهای منطقه‌ای روس و بریتانیا، ساختن راه آهن در شمال ایران را به مفهوم خیانت به کشورشان تلقی میکردند (Morier to Salisbury, FO. 65/1379)، عملاً هم برغم تلاشهای فراوان مقامات ایران حتی در دوره بعد از مشروطه، راه آهنی ساخته نشد تا وقتی که روسیه تزاری از عرصه گیتی محو گردید و جای خود را به اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی داد. در نقطه مقابل، روسها با احداث راه آهنی که بتواند دریای خزر را به خلیج فارس ارتباط دهد، علاقه نشان میدادند. اگر این قضیه صورت میگرفت با برتری نظامی که روسیه در ایران داشت، میتواندست حق انحصاری انگلستان را در خلیج فارس بشکند؛ این مقوله تقریباً همان تأثیری را به ارمغان می‌آورد که تصرف هرات و سیستان میتواندست در پی داشته باشد.

گیس یک هفته بعد به موضوع مذاکرات برلین اشاره کرد. او گفت که دیپلمات انگلیسی، امپراتور را در دو مسئله دچار سوء تفاهم کرده است: نخست اینکه قرار نبوده مذاکرات بین نمایندگان دو دولت در تهران صورت گیرد، بلکه این مذاکرات می‌بایست بین مقامات عالیرتبه دو دولت در لندن و سنت پترزبورگ ادامه مییافت؛ مورد دوم به گمان گیس به نتیجه‌گیری غلط از سخنان امپراتور باز میگشت؛ تزار گفته بود روسیه با انگلستان منافع مشترکی در اروپا ندارد، بواقع منافع مشترک آنها در آسیا واقع است؛ در آسیاست که او میخواهد با مسالمت با انگلستان کنار آید و تفاهمی صورت گیرد تا دو قدرت استعماری، حداقل بظاهر، دوستان هم باشند. گیس توضیح داد امپراتور قصد

نداشته اروپا و آسیا را با هم مقایسه کند. بواقع هدف تزار این بود تا نشان دهد منافع مشترک دو قدرت در شرق قرار دارد نه غرب و از بلوک شرق هم در آسیاست که منافع مشترک دو قدرت بزرگ تأمین میشود. بواقع هدف تزار این بود تا نشان دهد ضرورت دارد دو قدرت در مسئله شرق با هم به توافق نایل آیند (Ibid)، یعنی اینکه نه تنها در مسئله ایران، بلکه در تمام مسائل آسیا از جمله مثلاً تبت و افغانستان هم باید توافقهایی صورت می‌گرفت.

موریه بر این باور بود که سوء تفاهم به این دلیل رخ داده که امپراتور خجالتی بوده و زبان فرانسه‌اش هم خیلی روان نبوده است (Same to Same, FO. 65/1379). اما ولف معتقد بود که اینگونه نیست. چون تزار خیلی خوب زبان فرانسه صحبت میکرد (Wolff to Salisbury, FO. 60/509). بعبارت بهتر، ولف میخواست بگوید اختلاف نظر بین رجال دربار و محافل سیاسی سنت پترزبورگ است که کار را به تفاسیر و تعبیر گوناگون از مذاکرات برلین و سخنان تزار کشانیده، وگرنه موضوع مذاکرات روشن بوده است. ولف و موریه بطور مشخص در مورد نظرات روسها درباره نحوه احداث خطوط آهن ایران اختلاف نظر داشتند، بالأخره هم این اختلافات از سویی و سوءظنهای گسترده بین روسیه و انگلیس از سوی دیگر، باعث گردید همکاری مهمی بین دو قدرت درباره مسئله ایران صورت نگیرد.

اگرچه در دوره مأموریت ولف توافقی بین دو قدرت بزرگ آن روزگار بر سر مسئله ایران اتفاق نیفتاد، اما ولف در رسیدن به اهداف خویش تقریباً موفق بود. یکی از این اهداف، اخذ امتیازهای مهم اقتصادی در ایران بود. سرانجام هم در بهار ۱۸۹۱ م./ ۱۲۷۰ ش. و ۱۳۰۹ ق. ولف بدنبال یک بیماری، ایران را ترک گفت و به انگلستان بازگشت. اینبار، بازم لرد سالزبوری از او خواست گزارشی در مورد وضعیت ایران بنویسد. ولف اینکار را کرد و باز هم در مورد تفاهم با روسیه بر سر مسئله ایران تأکید نمود. (Memorandum by Wolff, FO 65/1413). در ضمن وی باز هم موضوع کهنه سرمایه‌گذاری روی ظل‌السلطان را مورد تأکید قرار داد؛ در نامه‌ای غیرقابل انتشار که برای ملکه ارسال شده است، ولف خاطر نشان میسازد که ظل‌السلطان مردانی جنگجو و منضبط تحت فرمان خود درآورده و بعبارتی ارتشی منظم تأسیس کرده است (Wolff to Salisbury, FO. 60/511). حکومت هند بریتانیا هم بار دیگر به ظل‌السلطان توجه نشان داد، بگونه‌ای که بخش اطلاعاتی فرماندهی نظامی ارتش هند بریتانیا، در

ارتباط با توان نظامی ظل‌السلطان گزارشی برای ادارات متبوع خود تهیه کرد (Report on the Persian Army, FO. 60/536). بار دیگر انگلستان وسوسه شد تا از توان نظامی و قدرت جالب توجه ظل‌السلطان که زمانی بر حدود دو سوم کشور حکومت میکرد، بهره‌برداری کند و به این نتیجه برسد که در مقایسه با برادرش مظفرالدین میرزا، احتمال صعود او بر تخت طاووس ممکن است. از منظر منافع حکومت هند، این نکته مورد توجه قرار میگرفت که سه چهارم خطوط تلگراف آنها از سرزمینی عبور میکرد که تحت کنترل ظل‌السلطان قرار داشت. قلمرو حکومت وی از آرامش و امنیت برخوردار بود، بعلاوه ظل‌السلطان برای نیل به تاج و تخت، همچنان تمایلات خود را بسوی انگلیسیها کتمان نمیکرد.

جانشین ولف، سرفرانک کاوندیش لسلز (Sir Frank Cavendish Laseelles) بود. در دوره مأموریت او احتمال دستیابی به توافقی درباره مسئله ایران، بیشتر هم شد. بطور کلی در دوره جانشین بلافضل ولف، یعنی لسلز همان سیاست تشکیل دولت حایل ادامه یافت. برای محقق ساختن این سیاست، انگلیسیها همچنان شاه را تشویق به ساختن جاده و راه آهن میکردند؛ آنها میخواستند امتیاز کشتیرانی بر رودخانه کارون را هم بدست آورند.

این بار لرد رزبری موضوع را دقیقاً بررسی کرد و نامه‌های ولف را خواستار شد (Minute by Rosebury, FO. 60/533). بر مبنای این نامه‌ها بار دیگر گزارشهایی تنظیم گردید که رئوس برنامه‌های سیاست خارجی بریتانیا را در ایران تشکیل میداد. تماسها بین لرد سالزبوری و مقامات روسیه در سالهای ۱۸۹۶ و ۱۸۹۸ ادامه یافت؛ پس وزیر خارجه بعدی، لرد هنری چارلز لندسداون (Henry Charles Lansdowne) هم در سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ این تلاشها را تداوم بخشید، اما سرانجام بعد از تضعیف ماشین جنگی روسیه در نبرد ژاپن به سال ۱۹۰۵، که متحمل شکستی سهمگین از این قدرت آسیایی شد، و درست در بحبوحه بحرانهای سیاسی و اقتصادی روسیه در سال ۱۹۰۷ بود که سرادوارد گری (Sir Edward Grey) وزیر امور خارجه وقت توانست قراردادی با حکومت تزار بر سر مسئله ایران منعقد نماید. از معدود کسانی که با این قرارداد موافقت کرد، سرهنری دراموند ولف بود (Wolff, op. cit. pp. 372 & 378). محور اصلی قرارداد ۱۹۰۷ بواقع حفاظت از سیستم بود و صیانت از منافع آتی استراتژیک بریتانیا در هندوستان که از طریق این قرارداد عاید این امپراتوری میشد. اما قراردادی که گری

بانی آن بود کمترین شباهت را به طرح‌های ولف داشت؛ زیرا این قرارداد فقط باعث تقسیم مناطق نفوذ دو قدرت بزرگ در ایران میشد و طرح گسترش توانایی اقتصادی ایران که محور نظریه ولف بود، از آن غایب بود. قرارداد ۱۹۰۷ نه تنها هیچ راه عملی برای حل دراز مدت مسئله ایران ارائه نکرد، بلکه از زمان عقد این قرارداد به بعد، فشار روسها بر ایران شدت گرفت و کار به تعطیلی مشروطه و اشغال کشور کشید؛ بیهوده نیست که گری نوشته در این دوره موضوع ایران بیش از هر چیز دیگری او را تحت فشار گذاشته بود (Edward Grey, vol. 1, p. 169)

نتیجه:

سرهنری دراموند ولف برجسته‌ترین دیپلمات بریتانیایی است که در تدوین سیاست‌های کلان کشور متبوع خود در برابر مسئله ایران از موفقیت‌های فراوانی برخوردار بود. ولف را نمیتوان یک شخص تلقی کرد؛ او از یک سو نماینده یک جریان و حلقه واسط سرمایه سالاران برجسته بریتانیایی و خاندانهای قدرتمند مالی انگلستان، با ایران و هندوستان بود، و از سوی دیگر یکی از نمایندگان مقتدر این سرمایه‌سالاران در دربار بریتانیا بشمار میرفت؛ به عبارت بهتر، ولف نقطه تلاقی سیاست‌های بریتانیا و حکومت هند انگلیس در مورد مسئله ایران بود. سیاست خارجی بریتانیا در دوره‌ای که او در مأموریت ایران بسر میبرد، مصروف یافتن جای پای اقتصادی در کشور بود، بطوری که بتواند با آن، ماشین جنگی روسیه را از نزدیک شدن به مرزهای هندوستان باز دارد. این سیاست تا حد زیادی همان استراتژی تأسیس دولت بلا گردان یا ضربه‌گیر در ایران بود. این دولت، استقلال سیاسی نیمبندی داشت، همچنین وزنه تعادل دو قدرت بزرگ جهانی آن روزگار یعنی روس و انگلیس بشمار میامد. روسیه خود میدانست قادر نیست در برابر توان اقتصادی بریتانیا مقاومت نماید، بنابراین به انحای مختلف تلاش میکرد همان سیاست کهنه تهاجم با ابزار نظامی را سرلوحه سیاست خارجی خود قرار دهد؛ هرچند حتی در داخل خود روسیه نیز مخالفت‌هایی با تداوم این سیاست مشاهده میشد. در نهایت بریتانیا در اتخاذ خط مشی خویش موفق بود. در اثر این سیاست نه تنها هند حفظ شد، بلکه از ابتدای قرن بیستم خطوط کلی سیاست خارجی بریتانیا در ایران، از موفقیتی قابل توجه برخوردار گردید. اتخاذ سیاست سرمایه‌گذاری اقتصادی انگلستان در ایران، منجر به یافتن پایگاه‌های مستحکمی در داخل کشور شد که میتوانست تعادل

داخلی و توازن نسبی نیروهای سیاسی درون کشور را که دربار آن طبق عهدنامه ترکمانچای از حمایت روسیه برخوردار بود، تضمین کند. در دو دهه نخست قرن بیستم، سیاست مات کردن روسیه در عرصه شطرنج سیاست ایران از طریق سرمایه‌گذاری اقتصادی بویژه بعد از شکست روسیه در جنگ با ژاپن، بیش از پیش مشهود بود. این مهم با امتیازنامه داری در ابتدای قرن بیستم سیمایی نوین یافت و با کشف نفت در سال ۱۹۰۸م. مطابق با ۱۲۸۷ش. با سیاست داخلی و خارجی ایران بطور کامل گره خورد. از زمان کشف نفت تا چند دهه بعد اهمیت دیدگاه ولف در مورد ضرورت سرمایه‌گذاری اقتصادی در ایران برای قرار دادن این کشور در مدار نظام سرمایه‌داری جهانی بیش از پیش روشن شد، در نهایت هم عملاً بریتانیا برنده اصلی رقابتهای آن روزگار برای تسلط بر ایران بود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای تحقیقی جدی در مورد این دست اندازیه‌ها و تأثیر آن در تحولات روابط خارجی ایران، نک: کاظم زاده، فیروز، صص ۹۰-۱.
- ۲- برای نگاهی به اهمیت دوره زمامداری دیزرائیلی، نک: Nahum Sokolov: *The History of Zionism*, (London: Longman, 1919), Chapter 27, "Earl of Beaconsfield."
- ۳- برای جزئیات نک: *A Dictionary of Politics*, (London: Penguin Books, 1957): Buffer State.
- ۴- تقریباً اغلب وزرای مختار انگلیس در ایران از این ترس سخن گفته‌اند، نک: Thomson to Granville, No. 44, Confidential, April 7/1885, FO. 65/1239; Nicolson to Salisbury, No. 12, Secret, January 10, 1888, FO. 65/1473; Wolff to Salisbury, No. 172, Most Secret, September 5/1888, FO. 65/1353.
- ۵- نام کتاب به این شرح است: E. Hertslet: *Treatises etc. Concluded Between Great Britain and Persia, and Between Persia and Other Powers*, (London: Harrison & Sons, 1891).
- ۶- در مورد این امتیازات، نک: تیموری، ابراهیم: عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران، اقبال، ۱۳۳۲.
- ۷- برای اطلاع در مورد این دسته، نک: Anthony Allfery: *Edward VII and his Jewish Court*, (London: Weidenfeld & Nicolson, 1991).

منابع:

آدمیت، فریدون، *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، خوارزمی، تهران، ۱۳۸۵.

تیموری، ابراهیم، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، اقبال، تهران، ۱۳۳۲.
رایت، سردنیس، انگلیسیان در ایران، ترجمه غلام حسین صدری افشار، اختران، تهران، ۱۳۸۳.
کاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران، پژوهشی درباره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۴.

- Allfery, Anthony (1991) *Edward VII and his Jewish Court*, London, Weidenfeld & Nicolson.
- Buckle, George Earl (1928) *The Letters of Queen Victoria*, Third Series, London John Murray.
- Hertslet, Edward (1891) *Treatises etc. Concluded Between Great Britain and Persia, and Between Persia and Other Powers*, London, Harrison & Sons.
- Nicolson, Harold (1930) *Portrait of a Diplomatist*, Boston, Houghton Mifflin.
- (1930) *Sir Arthur Nicolson, First Lord Cornock, a Study in the Old Diplomacy*, London, Constable & Co.
- Grey, Sir Edward (1925) *Twenty- Five years, 1892-1916*, vol. 1, London, Hodder & Stoughton.
- Greaves, Rose Louise (1959) *Persia and the Defence of India, 1884-1892*, London, University of London.
- Wolff, Sir Henry Drummond (1908) *Rambling Recollections*, Vol. 2, London, Macmillan.
- Lee, Sidney, *King Edward VII, a Biography*, London, Macmillan, 1925-27.
- Sokolov, Nahum, *The History of Zionism*, London, Longman, 1919.
- A Dictionary of Politics*, London, Penguin Books, 1957.
- Draft Concession for the Formation of a Railway, printed for the use of Foreign Office, January 11/1887, FO. 60/485.
- Foreign Office to India Office, Secret, June 4/1886, FO. 65/1287.
- Granville to Malkam Khan, August 16/1884, FO. 65/1209.
- Granville to Thomson, August 16/ 1884, FO. 65/1209.
- India Office to Foreign Office, enclosed telegram from Viceroy, June 27/1887, FO. 60/490.
- India Office to Foreign Office, Secret and Immediate, May 27/1886, FO. 65/1286.
- India office to Foreign Office, Secret, June 15/1886, FO. 65/1287.
- India Office to Foreign Office, Secret, March 5/1887, FO. 60/490.
- Lasscelles to Salisbury, No. 38, February 18/ 1892, FO. 60/532.
- Lord Salisbury's enquiry as to any trustworthy account of the mineral resources of southern Iran, October 15/1887, FO. 60/495.
- Lord Salisbury's minute on Currie's memorandum concerning his conversation with Malcom Khan, May 3/1888, FO. 60/497.
- Memorandum by Currie for Lord Rosebury, March 19/1886, FO. 65/1284.
- Memorandum by Currie on Persian Railways, March 16/1889, FO. 65/1378.
- Memorandum by Wolff, Secret, April 21/1891, FO. 65/1413.
- Minute by Cross, April 28/1887, India Office Records, Vol. CX.
- Minute by Currie on Nicolson to Foreign Office, No. 124, June 21/1886, FO. 60/481.
- Minute by Rosebury, October 28/1892, FO. 60/533.

- Minute by Salisbury in Nicolson to Salisbury, No. 16, Secret, January 30/1888, FO. 60/492.
- Minute by Salisbury on Cross to Salisbury, May 23/1887, India Office Records, Vol. XCV, Home Correspondence, Political and Secret Department.
- Minute on Nicolson to Rosebury, No. 88, May 17/1886, FO. 60/481.
- Minutes by Salisbury, Urgent and Private, June 10/1888, FO. 65/1350.
- Morier to Salisbury, No. 330, October 25/1889, FO. 65/1379.
- Morier to Salisbury, No. 361, Most Secret, November 20/1889, FO. 65/1379.
- Morier to Salisbury, Secret, November 6/1889, FO. 65/1379.
- Nicolson to Currie, September 29/1887, FO. 65/1323.
- Nicolson to Rosebury, No. 100, May 31/1886, FO. 60/481.
- Nicolson to Rosebury, No. 115, June 10/1886, FO. 60/1287.
- Nicolson to Rosebury, No. 98, May 28/1886, FO. 60/481.
- Nicolson to Salisbury, No. 16, Secret, January 30/1888, FO. 60/492.
- Nicolson to Salisbury, No. 30, February 28/1888, FO. 60/496.
- Nicolson to Salisbury, No. 31, Secret, March 13/1888, FO. 65/1348.
- Nicolson to Salisbury, No. 33, March 20, 1888, FO. 65/1348.
- Nicolson to Salisbury, No. 98, July 26/1887, FO. 60/487.
- Rawlinson to Neil, May 26/1887, India Office Records, Vol. XCV.
- Report on the Persian Army, August 1/1892, FO. 60/536.
- Resolution of the Political Committee, June 8/1887, India Office Records.
- Rosebury to Nicolson, No. 25, May 18/886, FO. 60/481.
- Rosebury to Nicolson, No. 31, June 4/1886, FO. 60/481.
- Salisbury to Morier, No. 307, October 28/1889, FO. 65/1379.
- Salisbury to Nicolson, No. 12, Secret, February 27/ 1888, FO. 60/499.
- Salisbury to Thomson, August 6/1885, FO. 60/468.
- Salisbury to Wolff, June 12/1888, FO. 60/494.
- Salisbury to Wolff, June 27/1888, FO. 60/492.
- Salisbury to Wolff, Secret, October 21/1889, FO. 60/503.
- Salisbury to Wolff, Urgent and Private, June 10/1888, FO. 60/495.
- Sanderson to Davidson, Private, May 4/1889, FO. 60/518.
- Sanderson to Pauncefote, Secret, June 1/1888, FO. 65/1350.
- The Policy of Great Britain towards Persia, Comments by Sir. Henry Rawlinson, July 4/1871, FO. 60/340.
- Thomson to Currie, March 19/1886, FO. 65/1289,
- Thomson to Granville, No. 44, Confidential, April 7/1885, FO. 65/1239.
- Nicolson to Salisbury, No. 12, Secret, January 10, 1888, FO. 65/1473.
- Thomson to Sanderson, August 31/ 1887, FO. 60/487.
- Thoson to Salisbury, No. 111, September 18/1885, FO. 60/470.
- Translation of Memorandum Given to Mr. Nicolson by the Shah, May 28/1886, FO. 65/1286.
- Wolff to Salisbury with a comment by Sanderson, June 20/1888, FO. 65/1350.
- Wolff to Salisbury, Berlin, October 12/1889, FO. 60/502.
- Wolff to Salisbury, No. 172, Most Secret, September 5/1888, FO. 65/1353.
- Wolff to Salisbury, No. 201, enclosure No. 2, Secret, October 1/1888, FO. 60/495.
- Wolff to Salisbury, No. 37, February 5/1890, FO. 60/509.
- Wolff to Salisbury, No. 43, Most Confidential, My 2/1888, FO. 65/1349.
- Wolff to Salisbury, No. 49, February 14/1890, FO. 60/409.

- Wolff to Salisbury, Private and Confidential, April 21/1888, FO. 60/492.
Wolff to Salisbury, Private and Confidential, April 21/1888, FO. 60/492.
Wolff to Salisbury, Secret, April 13/1890, FO. 60/511.
Wolff to Salisbury, Secret, Vienna, October 14/1889, FO. 65/1379.
Wolff to Salisbury, Telegram, Secret, July 15/1888, FO. 60/490.
Wolff to Salisbury, Telegram, Urgent and Secret, June 13/1888, FO. 60/495.
Wolff to Salisbury, Top Secret, Berlin, October 13/1889, FO. 60/503.